

اشاره

هدف نهایی پیامبران و ادیان آسمانی و حکیمان، ساختن جامعه ای مبتنی بر اخلاق و فضایل انسانی بوده است، ولی چون هدف، مشترک بوده و دانشمندان و متفکران اسلامی نیز با دیده مثبت به آموزه های فلسفی یونان نگریسته و به غربال و تنقیح و تکمیل آن پرداخته اند، پاره ای از پریشان گویان، پنداشته اند که اخلاق اسلامی نیز چیزی افزون بر آموزه ها و روش اخلاقی حکمای یونان نیست و لذا با شلاق نقد و تیغ انکار به جان آن افتاده اند، در حالی که اخلاق در معارف قرآنی، گامی حتی پیشتر از معارف اخلاقی ادیان آسمانی گذشته است، کجا رسد به روش اخلاقی حکیمان و فیلسوفان یونانی!

مفسر پارسا و حکیم، حضرت استاد علامه طباطبایی که در عرصه اخلاق و عرفان از جایگاه والایی برخوردارند، این مدعا را به مدد آیات قرآن به نیکی اثبات نموده و امتیاز اخلاق و روش خودسازی اسلامی را از غیر آن نمایانده است که به علت اهمیت آن در فلسفه اخلاق، تقدیم می گردد.

«واحد معارف و اخلاق»

تنها وسیله ای که به کمک آن می توان صفات باطنی را اصلاح کرد و ملکات فاضله اخلاقی را تحصیل و صفحه دل را از آلودگی اخلاقی زشت پاک کرد تمرین و تکرار اعمال شایسته متناسب با صفات اخلاقی است، زیرا بر اثر تکرار عمل در هر مورد صور علمی خاصی در روح انسان نقش می بندد و بر اثر تراکم به جایی می رسد که اثر آن غیر قابل زوال می شود یا لاقابل به آسانی زایل نخواهد شد؛ مثلاً اگر یک فرد ترسو بخواهد ترس را از خود دور سازد باید مکرر قدم در جریانها و اقدامهای مخوف که دل را می لرزاند بگذارد، و هر وقت گام در یکی از این موارد می گذارد و از اقدام شجاعانه خود لذت می برد و زشتی و نکبت فرار را درک می کند، صورتهای خاصی از آن در روح او نقش می بندد و بر اثر تکرار و تراکم آنها ملکه شجاعت در او راسخ می گردد. این ملکه علمی اگر چه مستقیماً اختیاری نیست ولی مقدمات تحصیل آن که عبارت از اعمال مناسب است، در اختیار انسان قرار داد.

از این بیانات روشن شد که راه تحصیل ملکات فاضله و تهذیب اخلاق یکی از این دو راه است: روش حکما و روش شرایع آسمانی.

این روش از راه توجه دادن مردم به منافع و آثار دنیوی رفتارها، به تهذیب اخلاق می پردازد؛ مثل این که گفته شود عفت و قناعت و صرف نظر کردن از آنچه در اختیار دیگران است انسان را سربلند و در انظار مردم بزرگ می سازد، ولی بر عکس، حرص موجب خواری و تنگدستی است، طمع انسان را ذلیل و علم، آدمی را عزیز می کند و باعث عظمت و خوش نامی در نظر توده مردم و مانوس شدن با خواص می شود، علم مانند چشم تیزبینی است که به کمک آن می توان هر حادثه ناگواری را دید و از آن اجتناب کرد و به هر مقصد عالی رسید. ولی جهل نابینایی است، علم نگاهبان انسان است اما مال را انسان باید نگاهبانی کند، شجاعت آدمی را از تلون و دو دلی رهایی می بخشد و شخص شجاع در هر حال محبوب مردم است چه فاتح شود و چه مغلوب، به عکس، جبن و ترس و بی باکی، موجب نفرت است.

عدالت وجدان انسان را از ناراحتیها خلاصی می بخشد و مایه حیات جاودان یعنی نام نیک ابدی و محبت عمومی است.

این راه همان راه معروفی است که علم اخلاق را برپایه آن استوار ساخته اند، و دانشمندان اخلاقی یونان و دیگران طرفدار آنند. ولی قرآن مجید اخلاق را بر این پایه استوار نمی کند، چه این که مقتضای این روش این است که تمام توجه در انتخاب صفات خوب و بد به انظار عمومی و خوش آیند و پسند اجتماع باشد. گرچه قرآن مجید بعضا پاره ای از منافع اجتماعی از کارها را در مقام تشویق ذکر کرده است ولی با دقت معلوم می شود که منظور از ذکر آنها، بیان جنبه های دنیوی نیست و منافع و آثار اخروی مورد نظر است؛ مثلا درباره قبله می فرماید:

«حيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره لئلا يكون للناس عليكم حجة؛ (1) هر كجا باشید روی خود را به جانب «كعبه» بگردانید تا مردم (اهل كتاب) حجتی بر شما نداشته باشند.»

در این آیه خداوند مسلمانان را به ثبات قدم و اراده در موضوع قبله دعوت می کند و علت آن را چنین شرح می دهد: «تا مردم (اهل كتاب) پس از این حجتی بر شما نداشته باشند.»

در جای دیگر می فرماید:

«ولاتنازعوا فتفشلوا و تذهب ريحكم واصبروا؛ (2) با يكديگر نزاع مكنيد تا سست شويد و قوت و صولت شما درهم بشكند.»

در این آیه مردم را به صبر و ترك منازعه دعوت می کند و می فرماید اگر دست از صبر بردارید و آتش نزاع را روشن سازید نتیجه آن سستی و آشفته گی اوضاع شما و جسور شدن دشمنان است.

و در مورد دیگر فرموده:

«و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور؛ (3) کسی که صبر کند و چشم بپوشد (و در مقام انتقام برنیاید بهتر است) که این عمل از اعمال برجسته و ثابت است.»

در این آیه دعوت به صبر می کند و علت آن را اهمیت و عظمت آن ذکر می نماید. اگر دقت کنیم در تمام این موارد نظر به نتایج اخروی است و آثار مزبور، همه به آن بازگشت می کند.

این روش از راه فواید اخروی، مردم را به تصفیه باطن فرا می خواند. این معنا کرارا در قرآن مجید دیده می شود؛ مانند:

«ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة؛ (4) خداوند از مؤمنان جانها و مالهایشان را در مقابل بهشت خریداری می کند.»

«و انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب؛ (5) مسلما مزد صبرکنندگان بدون حساب داده خواهد شد.»

و

«ان الظالمين لهم عذاب اليم؛ (6) برای ظالمان عذابی دردناک است.»

و

«الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات؛ (7) خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است، آنها را از تاریکیها به طرف نور می برد و سرپرست کافران، «طاغوت» (شیطان) است که آنها را از نور به طرف تاریکیها می برد.»

و مانند اینها که با تعبیرات مختلفی در قرآن دیده می شود.

آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که آنها را هم باید به دسته سابق ملحق نمود مانند:

«ما اصاب من مصيبة فى الارض و لا فى انفسكم الا فى كتاب من قبل ان نبرها ان ذلک على الله يسير...؛ (8) هر مصیبتی در زمین و در وجود شما واقع شود قبل از آفرینش نفوس شما در کتاب (لوح محفوظ) ثبت شده، این بر خدا آسان است.»

این آیه مردم را از تاسف بر آنچه از دست رفته و خوشحالی و دل بستگی به آنچه موجود است جلوگیری کرده و می گوید: چون حوادث مستند به قضا و قدر الهی است و آنچه باید به انسان برسد بالاخره خواهد رسید و آنچه نباید برسد نخواهد رسید، بنابراین تاسف و خوشحالی بی جاست و نباید از کسی که زمام تمامی امور را به دست خداوند می داند چنین اموری صادر شود چنان که فرموده:

«ما اصاب من مصيبة الا باذن الله و من يؤمن بالله يهد قلبه؛ (9) هیچ مصیبتی جز به فرمان خدا واقع نمی شود و هر کس به خدا ایمان بیاورد دل او را هدایت می کند.»

این دسته از آیات نیز مانند دسته سابق اصلاح اخلاق را از راه نتایج شریف اخروی که کمالات واقعی است نه خیالی، تعقیب می کند، و اساس اصلاحات اخلاقی را کمالات واقعی ای که از قضا و قدر و متصف شدن به اخلاق خدا و توجه به اسمای حسنی و صفات عالیله الهی و امثال آن سرچشمه می گیرد، قرار می دهد.

اشکال:

در این جا ممکن است کسانی ایراد کنند که اتکا به قضا و قدر و امثال آن نه تنها به اصلاح اخلاق کمک نمی کند بلکه ممکن است یک سلسله مفاسد اخلاقی به بار آورد، زیرا به اتکا آنها احکام اختیاری این جهان به کلی از بین

می رود و اختلال عجیبی حکمفرما می شود؛ مثلاً اگر برای اصلاح صفت صبر و استقامت و اظهار تاسف و شادی بی جا به این متوسل شویم که کلیه حوادث در لوح محفوظ ثبت است و خواه ناخواه صورت می گیرد (چنان که از مضمون آیه سابق استفاده می شود) در این صورت ممکن است کسی دست از تحصیل معاش و کسب و کار و تحصیل فضایل و کمالات بکشد و به هر اخلاق پستی تن در دهد و عذر خود را این قرار دهد که همه چیز مقدر است و خواه ناخواه انجام می یابد بیهوده نباید کوشش و تقلا کرد!

پاسخ:

افعال انسانی نیز از اجزای علل حوادث است؛ یعنی درست است هر معلولی عللی دارد که بدون آن وجود پیدا نمی کند و حقیقت قضا هم همین است ولی نباید فراموش کرد که وجود حتمی آن بعد از وجود تمام اجزای علت است که یکی از آنها افعال انسانی است، بنابراین کسی نمی تواند بگوید سیر شدن من یا مقدر شده است یا نه، و در هر حال غذا خوردن من اثری ندارد، زیرا این یک اشتباه بزرگ است که سیر شدن را بدون غذا خوردن اختیاری که یکی از اجزای علت آن است فرض کنیم، خلاصه نباید وجود یک معلول را فرض کرده و علل آن را از نظر بیندازیم.

بنابراین هیچ کس نمی تواند موضوع اختیار را که اساس زندگی دنیا و منشا سعادت و شقاوت انسانی است و یکی از اجزای علل حوادثی است که برای انسان رخ می دهد، مانند افعال و ملکاتی که از آن حاصل می شود، نادیده بگیرد و همه چیز را مستند به علل غیر اختیاری کند، ولی همان طور که نباید اراده و اختیار خود را از اجزای علل بیرون فرض کرد نباید گمان برد که اراده و اختیار تنها وسیله و علت تامه هر چیز است و هیچ یک از موجودات و علل موجوده در عالم که در راس آنها اراده الهی قرار دارد دخالتی در سرنوشت او ندارد، زیرا این عقیده منشا بسیاری از صفات ناپسند مانند خودپسندی، تکبر، بخل، تاسف بر معدوم و دلبستگی به موجود، و غم و اندوه می باشد.

آدم نادان می گوید: این کار را من انجام داده ام و از فلان موضوع، من جلوگیری کردم، و همین باعث عجب و تکبر و بخل او می شود، در حالی که این بی خبر نمی داند که اگر هزاران علل دیگر، که از اختیار او خارج است، دست به دست هم نداده بودند تنها اراده ناقص او نمی توانست کاری انجام دهد، آدم نادان می گوید: اگر من چنین کرده بودم، فلان منفعت از دست من نمی رفت و متضرر نمی شدم در حالی که وجود آن منفعت مالی یا جانی معلول هزاران علت است که تنها از بین رفتن یکی از آنها برای از دست رفتن آن کافی است ولو این که اختیار و اراده او موجود باشد، گذشته از اینها خود اختیار و اراده، علل زیادی دارد که همگی از اختیار انسان خارجند، یعنی اختیار، اختیاری نیست!

با توجه به این حقیقت، که یکی از حقایق قرآنی و تعلیمات الهی است، و با تدبر در آیات شریفه ای که در این مورد وارد شده است یک نکته روشن می شود و آن این که: قرآن فقط برای اصلاح پاره ای از مفاسد اخلاقی به قضا و قدر و کتاب محفوظ اتکا می کند؛ به این ترتیب که: قرآن آن افعال و صفات و ملکاتی را که اتکا به قضا و قدر در آنها موجب صرف نظر کردن از اختیار و اراده است غلط می شمرد و جدا با آن مبارزه کرده است چنان که می گوید:

«و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا و الله امرنا بها قل ان الله لا يامر بالفحشاء ا تقولون على الله ما لا تعلمون؛ (10) هنگامی که کار زشتی انجام می دهند می گویند: ما پدران را بر همین روش یافته ایم و خدا ما را به آن دستور داده است! بگو خداوند دستور به کار زشت نمی دهد، چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟!».

و در مواردی که استناد نکردن به قضا و قدر دلیل بر استقلال اختیار انسان در تاثیر است و او را بی نیاز از غیر خود معرفی می کند، در چنین مواردی قرآن مردم را متوجه حقیقت ساخته و قضا و قدر را به یاد آنها می آورد و به این ترتیب به راه راست هدایت می کند، تا صفات رذیله ای که از این گونه تصورات باطل سرچشمه می گیرد از میان برود و مثلاً انسان به آنچه دارد فرحناک و دلبسته نشود و از آنچه که مفقود کرده غمگین نگردد، چنان که در مورد انفاق بر بندگان خدا می گوید:

«وآتوهم من مال الله الذي آتیکم؛ (11) از مال خدا که عطایان کرده به آنان بدهید.»

به طوری که ملاحظه می شود قرآن در این جا دعوت به جود و سخاوت می کند به استناد این که مال را خدا داده است. و در جای دیگر می گوید:

«و مما رزقناهم ينفقون؛ (12) و از آنچه آنان را روزی کردیم انفاق می کنند.»

در این آیه برای تشویق مردم به انفاق، رزق را به خداوند نسبت می دهد و در جای دیگر می فرماید:

«فلعلک باخع نفسك على آثأرهم ان لم يؤمنوا بهذا الحديث اسفا انا جعلنا ما على الارض زينة لها لنبلوهم ايههم احسن عملا؛ (13) شاید از غم این که چرا ایشان قرآن را باور ندارند خویشتن را هلاک کنی ما آنچه را روی زمین است آرایش کردیم تا بیازماییمشان که کدامشان به عمل بهترند.»

در این جا پیغمبر گرامی خود را از غم خوردن برای کفر مخالفین نهی می کند زیرا کفر آنها غلبه بر خدا نیست بلکه مصداق یک آزمایش الهی است که خداوند تمام موجودات روی زمین را به خاطر آن قرار داده است.

این خلاصه روش دوم بود که برای اصلاح اخلاق که مکتب انبیا و پیغمبران خدا بوده است و در قرآن مجید و سایر کتابهای آسمانی که برای ما نقل شده نمونه های زیادی از آن دیده می شود.

روش قرآنی

راه سومی نیز برای اصلاح اخلاق در قرآن مجید دیده می شود که در هیچ یک از کتابهای آسمانی و تعلیمات انبیا که به دست ما رسیده وجود ندارد، و نیز در هیچ یک از آثار فکری حکمای الهی دیده نمی شود، و آن چنین است که انسان را از نظر روحی و علمی طوری تربیت کنند و چنان علوم و معارفی در وجود او بیورانند که با وجود آن جایی برای رذایل اخلاقی باقی نماند، و به عبارت دیگر ریشه رذایل اخلاقی سوزانده شود، نه این که درصدد معالجه و مبارزه با آن برآیند؛ مثلاً انسانی که ریا می کند و کاری برای غیر خدا انجام می دهد یکی از دو علت بیشتر ندارد: یا می خواهد از این راه کسب وجهه و عزتی در نظر طرف بکند و یا از قدرت او می هراسد، چنین کسی وقتی متوجه شود که قرآن کریم می گوید:

«ان العزة لله جميعا» (14)

و نیز می گوید:

«ان القوة لله جميعا» (15)

و راستی به این دو حقیقت ایمان راسخ داشته باشد، بداند عزت و قدرت فقط مال خداست، چنین کسی جایی برای ریا و ظاهرسازی برایش باقی نمی ماند، نه به کسی امید دارد و نه از کسی می ترسد. خلاصه این که این دو حقیقت وقتی به طور یقین در دل انسان جای بگیرد تمام این گونه رذایل اخلاقی را از دل می شوید و به جای آن، صفات کریمه را مانند ترس از خدا، عزت نفس، مناعت طبع، استغنا و کبریا و هیبت الهی، قرار می دهد.

باز ملاحظه می کنیم که خداوند کرارا در آیات قرآن مجید فرموده: «مالکیت مال خداست» و «مالکیت هر چه در آسمانها و زمین است از آن خداست» و «آنچه در آسمانها و زمین است مال اوست» شرح مفاد این گونه آیات را مکرر بیان نمودیم، البته کسی که به حقیقت این مالکیت واقف باشد و بداند هیچ یک از موجودات استقلالی از خود ندارند و در هیچ قسمت، از ذات مقدس او مستغنی نیستند، و خداوند مالک حقیقی ذات هر چیز و آنچه مربوط به ذات اوست می باشد، و به این حقیقت، ایمان قطعی داشته باشد در نظر چنین کسی تمام موجودات، هم از نظر ذات و هم از نظر صفات و افعال، از درجه استقلال می افتند، واضح است چنین کسی ممکن نیست غیر خدا را طالب باشد و خضوع یا خوف و رجایی نسبت به دیگری پیدا کند، یا از غیر خدا لذت ببرد یا بر غیر او تکیه کند یا کار خود را به دیگری واگذارد، او جز حق نمی خواهد و جز خدا نمی جوید، خدایی که ذات مقدسش باقی و همه چیز فانی می شوند او از «باطل» یعنی آنچه غیر خداست و در مقابل ذات حق ارزشی ندارد، گریزان است.

خلاصه، آیاتی که این روش تربیت اخلاقی را تعقیب می کنند در قرآن کریم فراوان است و از جمله آنها آیات زیر است:

«الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی؛ (16) هیچ معبودی جز خدا نیست، او راست هر نامی که نیکوتر است»

و

«ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء؛ (17) این است خداوند، پروردگار شما؛ هیچ معبودی جز او نیست، آفریدگار هر چیزی است»

و

«الذی احسن کل شیء خلقه؛ (18) خدایی که هر موجودی را که آفرید نیکو گردانید»

«و عنت الوجوه للحي القيوم؛ (19) تمام صورتها در برابر خداوند حی قیوم خاضع می شوند»

و

«کل له قانتون؛ (20) همگی در برابر او خاضعند»

و

«قضى ربك الا تعبدوا الا اياه؛ (21) پروردگار تو فرمان داده که جز او را نپرستید»

و

«اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید؛ (22) آیا همین قدر کافی نیست که پروردگار تو بر همه چیز گواه (و از همه چیز باخبر) است؟»

و

«الا انه بکل شیء محیط؛ (23) بدانید او به هر چیزی احاطه دارد»

«و ان الی ربک المنتهی؛ (24) انتها و (بازگشت) همه به سوی پروردگار توست»،

«و بشر الصابرين الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون...».

این آیات و مانند آنها مشتمل بر یک سلسله معارف و تعلیمات مخصوص الهی است که دارای نتایج اخلاقی خاصی است که باهت به هیچ یک از تعلیمات انبیا و حکمای اخلاقی ندارد، زیرا همان طور که دانستیم روش انبیا مبتنی بر عقاید معمولی دینی و ایمان به ثواب و جزا در مقابل تکالیف است، و روش حکمای اخلاقی متکی به آثار اجتماعی صفات و خوب و بد آنها از نظر نوع مردم است، ولی این روش سوم براساس توحید خالص و کاملی که از مختصات اسلام است قرار دارد!

با این حال چقدر جای تعجب است که بشنویم یکی از مستشرقین غرب در تاریخ تمدن خود می نویسد: «آنچه قابل بحث است این است که ما درباره شوون تمدنی که اسلام در میان پیروان خود گسترده و مزایا و خصایصی که در میان آنها به جا گذارده و آن تمدن مترقی که به وجود آورده است به بحث پردازیم، ولی از نظر معارف دینی، اسلام چیزی بر مواد اخلاقی سایر ادیان الهی نیفزوده است.»!

از بیانات گذشته سستی و اشتباه و بطلان این نظریه به خوبی روشن شد، زیرا نتیجه همواره تابع مقدمات است و آثار خارجی که از طرز تربیت خاصی گرفته می شود مولود و معرف علوم و معارفی است که شاگردان آن مکتب تربیتی از استاد خود آموخته اند، تفاوت این سه مکتب تربیتی؛ یعنی حکما، شرایع گذشته و اسلام تفاوت مرحله پایین، متوسط و عالی است و فاصله زیادی میان آنها وجود دارد: مکتب اول دعوت به حق اجتماعی می کند، در حالی که مکتب دوم به حق واقعی و کمال حقیقی که موجب سعادت اخروی است، دعوت می نماید، ولی مکتب سوم دعوتش به حق مطلق یعنی خداست و اساس تربیت خود را بر پایه توحید خالص قرار می دهد، نتیجه آن هم عبودیت و بندگی خالص است... «بین تفاوت ره ز کجا تا به کجاست»؟!.

از این مکتب شاگردان فراوانی به اجتماع انسانیت تحویل داده شده و علمای ربانی و صلحا و اولیای خدا، از مرد و زن، در آن ربیت یافته اند و برای معرفی و شرافت آیین مقدس اسلام همین مطلب کافی است. علاوه بر همه اینها اساس این مکتب بر پایه محبت و عشق به خدا و مقدم داشتن خواست و اراده او بر خواست بنده است، و همین موجب می شود که از نظر نتیجه، تفاوت زیادی با دو مکتب دیگر داشته باشد، زیرا محبت و عشق، انسان را به اموری و امور می دارد که عقل اجتماعی - که پایه اخلاق اجتماعی است - آن را تصویب نمی کند و فهم معمولی - که اساس تکالیف عمومی دینی است - آن را نمی پسندد. خلاصه این که محبت و عشق احکام مخصوصی دارد و عقل احکام دیگری. (25)

پی نوشت ها :

(1) بقره (2) آیه 150.

(2) انفال (8) آیه 46.

- 3) شوری (42) آیه 43.
4) توبه (9) آیه 111.
5) زمر (39) آیه 10.
6) ابراهیم (14) آیه 22.
7) بقره (2) آیه 257.
8) حدید (57) آیه 27.
9) تغابن (64) آیه 11.
10) اعراف (7) آیه 28.
11) نور (24) آیه 33.
12) بقره (2) آیه 3.
13) کهف (18) آیه 6 و 7.
14) یونس (10) آیه 65.
15) بقره (2) آیه 165.
16) طه (20) آیه 8.
17) انعام (6) آیه 102.
18) سجده (32) آیه 7.
19) طه (20) آیه 111.
20) بقره (2) آیه 116.
21) اسراء (17) آیه 23.
22) فصلت (41) آیه 53.
23) همان، آیه 54.
24) نجم (53) آیه 42.

25) اقتباس از تفسیر المیزان (جزو دوم، ذیل آیه های 153 - 157 سوره بقره).